


قلمرو دین

و

گستره پاسخگویی آن به نیازهای بشری

 سید حسین همایون

مقدمه

است و با گذار از مراحل یاد شده، نتیجه می‌گیرد که آخرت‌پردازی دین، مانع دنیاپردازی آن نیست. دین طوری به دنیا می‌پردازد که نه تنها عرصه را بر عقلانیت بشری تنگ نکرده، بلکه با کرامت بخشیدن به انسان، عرصه جولان عقلانیت بشری را بسی فراختر از گذشته می‌نماید. نتایج قهری به میدان آمدن عقلانیت بشری، به حاشیه رفتن دین نبوده است، بلکه آن دو در کنار هم از پایه‌های راستین استقلال، پیشرفت، آبادانی و سعادت می‌باشند و در یک سخن «نقش دین در دنیا حداکثری است، نه حداقلی».

نوشتار حاضر، به تبیین و تحلیل روشن از مهمترین مسأله در حوزه دین، یعنی «قلمرو دین و گستره پاسخگویی آن به نیازهای انسان» می‌پردازد، به گونه‌ای که ادیان توحیدی و بویژه دین اسلام، در مرکز و محور این نگاه بیرونی قرار دارند.

نویسنده در این مقاله با پیش آوردن مباحثی چون: جایگاه این مقوله در سه موج تمدن، اهمیت و ضرورت این بحث، پیشینه و مبانی تئوریک و تحلیل و ارزیابی از گونه‌های مختلف نیازهای انسان، با مبنا و نگاه بیرونی به دین، درباره این مسأله به کندوکاو پرداخته

نگاه اجمالی به جایگاه این مسأله در سه موج تمدن

مسأله مورد بحث از دیرباز مورد توجه عالمان و دین‌پژوهان بوده است، ولیکن در دو دهه اخیر، روشنفکران دینی و غیر دینی و همین‌طور دین‌پژوهان با جدیت و دغدغه افزون‌تر، در پی این مقوله بوده‌اند؛ با این تفاوت که اولی‌ها بیشتر از منظر درون دینی به آن می‌نگریستند و از این‌رو، در امر داوری محدودیت‌هایی اعمال می‌گردید. اما دومی‌ها با نگاه بیرونی به آن جستار می‌پردازند، لذا ذهن پژوهشگر از هر گونه پیش فرض دینی، فارغ و تهی است و از این‌رو، فضای داوری را بازتر می‌یابند. به عبارت ساده می‌توان گفت که آنان متکلمان داوری می‌کنند، و اینان فیلسوفانه دلیل می‌جویند و سخن می‌گویند.

مسأله یاد شده، در موج اول تمدن (تمدن کشاورزی) که از «۸۰۰۰ سال قبل از میلاد تا ۱۷۵۰ م»^۱ به عنوان تمدن غالب ادامه داشت، موجی پدید نیامورد و تردیدی برنینگیخت، ولی از آغاز موج دوم تمدن (تمدن صنعتی) که حدود ۳۰۰ سال عمر کرد و هنوز هم ادامه دارد، در رویارویی با حریف توانمندی به نام تمدن فراصنعتی، موج شدیدی برداشت؛ زیرا

تموج فرا آمده، دین را به ساحل راند و برایش قلمروی در خشکی‌های ساحل تعیین کرد، تا در ایام فراغت، تعطیلی، استراحت و تفریح، ذهنهای پریشان و خسته افراد را آرامش و سرمستی بخشد، بدون آن که بتواند و یا حق داشته باشد، در حوزه اجتماعی و مرکز موج، حضور و ظهور بیابد. به این ترتیب عقلانیت ابزاری به جای عقلانیت الهی نشست و تجربه بشری در مقام تجربه نبوی (وحی) لنگر انداخت.

موج سوم تمدن (تمدن فرا صنعتی) که در حال حاضر برخی از جوامع صنعتی آن را تجربه می‌کنند و بر فضای آنها سایه افکنده است، در دین و قلمرو آن تموج ایجاد کرده و خواهد کرد؛ هر چند احساس می‌شود که بستر و راههای نفوذ دوباره دین، در قلمرو فراختر نسبت به تمدن صنعتی، در این تمدن پدید آمده است که خود برآیند کاستی‌ها و نارسایی‌هایی است که در موج دوم دیده شده است.

از این‌رو، بر دینداران و دین‌شناسان است تا در عرصه نظری و عملی گامهای بلند و استواری بردارند و چهره منقح، روشن و کارآمد از دین را برای جهانیان عرضه و معرفی نمایند.

اهمیت و ضرورت بحث

موج دوم، فضای جوامع دینی و بویژه جوامع اسلامی را در نوردیده است و موج سوم نیز روزی به این سو گذر خواهد کرد. جوامع دینی (اسلامی) که باید قبل از دیگران مولد این امواج باشند، ناگزیر از پذیرش این امواج شده‌اند. این امواج قهراً پیامدهای مثبت و منفی با خویش می‌آورند؛ چنان که در جوامع «مادر» نیز همین گونه بوده است. از این‌رو، جوامع دینی بویژه اسلامی باید در پذیرش، گزینشی عمل کنند. هر چند چنین انتخابی بسیار دشوار است، ولی آنچه این سنگینی و دشواری را به سبکی و آسانی تبدیل می‌نماید، شناخت دقیق «قلمرو دین و گستره پاسخگویی آن به نیازهای انسان بویژه انسان معاصر» می‌باشد. همان‌گونه که گزینش عاطفی و عرفی مسبوق به وجود عاطفه، قبول فرآیند جبری و تسلیم به مشهورات عرفی می‌باشد، گزینش عقلی یک پدیده یا پدیدار نیز مسبوق به علم و آگاهی مستدل از سازه‌های آن پدیده و لوازم و تبعات برخاسته از آن می‌باشد. از این‌رو، جوامع دینی برای صنعتی یا فرا صنعتی شدن، به همان اندازه که نیازمند

شناخت مدرنیته و پست مدرنیته، و لوازم هر کدام و همین‌طور ویژگی ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن هستند، به همان میزان و بلکه بیشتر از آن، به شناخت «قلمرو دین و نیازهای انسانی» که به وسیله دین برآورده می‌شود نیاز دارند.

با گذر از این دو مرحله، آنها قادر خواهند شد، طوری موج دوم و سوم را بپذیرند که آن دو در یک همکاری و همزیستی با دین، در جوامع دینی به حیات خویش ادامه دهند و جریان آبادانی و توسعه را سرعت بخشند. در مقابل، اگر در شناخت قلمرو دین، دچار این لغزش شویم که مثلاً تأمین نیازهای تاکتیکی و تکنیکی انسان را نیز دین به عهده دارد، طبعاً دو موج یاد شده در چنین جوامعی با مشکلاتی رو در رو خواهند بود و در نهایت، تضعیف و به حاشیه رفتن دین، نتیجه فرآیند یاد شده می‌باشد.

آگاهی از این که چه نیازها و توقعات انسانی به وسیله دین محقق می‌شوند، در دینداری افراد و جامعه نقش اساسی دارد. البته دینداری و دین‌مداری محققانه، نه مقلدانه؛ خودیاب و خودفهم، نه پدریاب و پدرفهم.

در عصر ماهواره‌ها و انفجار اطلاعات که حیات اجتماعی با برنامه‌ریزی‌های دقیق، ریز و فراگیر سامان یافته و جامعه در قالب نهادها و سازمان‌های پیچیده که هر یک قوانین و آثار بخصوص خویش را دارند، تشخص پیدا کرده است، زندگی افراد در کنار این که از جهتی دارای فردیت افزون شده است، ولی از جنبه دیگر بقاء آن فردیت در شبکه‌ای به هم پیوسته، با حیات فردی و اجتماعی جامعه‌ای که در آن زیست می‌کنند و هم با حیات جامعه جهانی، ارتباط پیوسته دارد.

در چنین جامعه‌ای استمرار، ثبات و کارآمدی هر جریان؛ خواه دینی - فرهنگی، خواه سیاسی - اقتصادی و... در گرو آن است که حدود و قلمرو زیست و پاسخگویی‌اش به پرسش‌های فراروی قرار گرفته و توانمندی در حل مشکلات و بحران‌ها، معین و روشن باشد و همین ویژگی سبب می‌شود تا جریان را به صورت یک نظام در آورد و در چنین وضعیتی کارایی آن چند برابر می‌شود و شکنندگی آن از میان می‌رود.

شاید بتوان این ادعا را به واقع نزدیک دانست که در کنار سایر عوامل، عامل مبهم بودن قلمرو دین و شعاری نگریستن به

نیازهایی که باید از سوی دین، پاسخ داده شود، تأثیر قابل تأمل و اندیشه برانگیز، در عقیم و ناموفق بودن بیشتر جریانها و حرکت‌های اسلامی در صد سال اخیر که در مکان و زمان‌های متغیر پدید آمده بودند، داشته است. در نتیجه اهمیت شناخت قلمرو دین و توقعاتی را که از سوی آن برآورده می‌شود، در «نقش راهکاری و راهبردی» می‌توان مشاهده نمود.

به منظور تنش‌زدایی، صلح جهانی، جلوگیری از پیش‌آمدهای ناگوار برای حیات انسانی، توزیع سالم و صحیح ثروت، دارایی، دانایی، قدرت و خدمات، تأمین حقوق فطری و طبیعی انسانها و جهانی شدن روند رشد و توسعه در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و علمی در جهان معاصر، می‌توان سه طرح و برنامه را فراروی جامعه انسانی قرار داد:

(۱) شکل‌گیری یک فرهنگ جهانی، با این ویژگی که سایر فرهنگها (فرهنگ‌های ملی و خُرده فرهنگها) یا بایستی به طور کامل محو شوند یا تنها حیات طفیلی بی‌خاصیت داشته باشند. این نگرش را در فرهنگ مدرنیته بویژه در مقطع خاصی از تاریخ (تمدن صنعتی) می‌توان ملاحظه نمود و پیام تئوریک مارکسیسم نیز بدین

سو معطوف بود.

۲) پیدایی فرهنگ جهانی و بین‌المللی، با این ویژگی که خرده فرهنگها، فرهنگ ملی و... نیز حق حیات، آن هم تا حدودی مستقل داشته باشند.

۳) فرهنگهای متنوع و متعدد در کنار هم زیست نمایند، بدون آن که فرهنگ جهانی وجود داشته باشد. به تعبیر دیگر، نوعی پلورایسم فرهنگی. آقای خاتمی و رونالد اینگهارت در کتاب تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی به این سو گرایش دارند.

در هر سه طرح یاد شده، فرهنگ دینی به عنوان الگوی فرهنگی، قابلیت عرضه را دارد؛ هر چند اقبال و ادبار جوامع و نیز کارآمدی این الگو در هر سه برنامه یکسان نخواهد بود.

این مهم، زمانی عملی و علمی خواهد بود که قلمرو حرکت دین و قدرت پاسخگویی آن به خواسته‌های انسانی، معین و مشخص گردد. در این صورت است که بستر پذیرش نظری و عملی آن فراهم می‌آید، وگرنه، در هیچ یک از سه برنامه یاد شده گنجانده نخواهد شد.

شاید دور از انصاف نباشد که بگوییم از عوامل مهم رویکرد مردم به فرهنگ

مدرن، روشن بودن قلمرو تحت پوشش آن و توانمندیش در ارائه روشها و برآوردن نیازهای جوامع بوده است. البته این بدان معنی نیست که این فرهنگ پیامدهای منفی و ناکارآمد نداشته است.

پیشینه و مبانی تئوریک بحث

پس از عصر نوزایی، رویکردهای جامعه شناختی، روان شناختی، روان تحلیلی و فلسفی نسبت به دین صورت پذیرفتند که نتایج یکسانی در پی نداشتند. نتایج روان کاوی فروید، دین را توهم مخلوق ذهن بشر دانست. روند رویکردهای روان شناختی و جامعه شناختی غالباً به دو صورت نمایان شدند؛

۱) دین فرا آراسته از حوزه و بطن اجتماع بیرون شد و فقط در حوزه فردی و شخصی اجازه ورود یافت و تنها مسؤولیت و مأموریتش در تولید و پاسبانی از ایمان که امری شخصی و در ضمن اختیاری است محدود گردید. به این ترتیب مبناى کلامی نه تنها در کنار مبناى روان شناختی و جامعه شناختی قرار می‌گیرد، بلکه از آن دو نیز استنتاج می‌شود.

۲) بر اساس بازشناسی عملکردهای دین، نقش اجتماعی دین بار دیگر با مذاقه

بیشتر نگرسته شد و در نتیجه از حوزه فرد به اجتماع آورده شد، منتهی با این تفاوت که نقش پشت جبهه‌ای و پدربزرگی به آن بخشیدند؛ بویژه در عصر سیاست، این وضعیت روشنتر از بخشهای دیگر خود را نمایاند و به این ترتیب خواستند تبرک و تقدس دین را حفظ کنند.

ویلسون در کتاب تحولات معاصر دین می‌نویسد:

به طور قطع دنیوی (سکولار) سازی را باید به عنوان یک تغییر و تحول اجتماعی - فرهنگی کلی دانست که به محدودیت نقش نهادی و فرهنگی دین منجر می‌شود. دین مقدار زیادی از قدرت اجتماعی خود را از دست می‌دهد؛ هر چند که شامل کادر و چارچوبی است که کل جامعه را در بر می‌گیرد و نهایتاً به نظام آن [جامعه] معنی می‌دهد.^۲

هر چند از نظر تئوریک برخی از جامعه‌شناسان متاخر غربی، همچون کینگزلی دیویس در کتاب جامعه بشری، رابرتسون اسمیت، پیتر برگر و... کارکردهای اجتماعی عینی‌تر و در ضمن مستقیم‌تری برای دین قائل هستند، ولی آنچه عملاً در غرب گذشت و می‌گذرد و فضای غالب را سامان

داده است، همان است که بیان شد. رویکرد دیگر که فلسفی بنیاد بود (مارکسیسم)، به آن جا منتهی شد که دین را نه تنها محدود بل منکوب نمود و آن را فراساخته‌ای دروغین که در راستای فریب توده به کار می‌افتد، خواند.

هر چند هدف مستقیم و مستقل از این نوشتار، نقد رویکردهای یاد شده نیست، با وجود این باید گفت، تجربه موفق بشر از دین و عدم تطابق مارکسیسم با محیط و ساختار اجتماعی، بطلان این نظریه را رقم زد.

از جریانهای فکری مهم دیگر که با شیوه و روش تفکرشان، عزلت و محدودیت دین را دامن زدند و نیز معیار ارزیابی را فراروی سایر دانشها از جمله روان‌شناسی کاربردی و جامعه‌شناسی قرار دادند، مکتب فلسفی پوزیتیویسم منطقی و سپس فلسفه زبان ویتگنشتاین در صورت نخست آن که در رساله منطقی - فلسفی او تبلور یافته است، می‌باشد.

برحسب معیار تحقیق‌پذیری پوزیتیویسم منطقی گزاره‌های دینی بی‌معنا می‌شوند. و فقط گزاره‌های علوم تجربی معنا دارند. در نقد این نظریه می‌توان گفت که؛

ساختار دین در مقام ثبوت با ساختار علم هر چند تشابه مفهومی دارند، ولیکن از نظر واقع و مصداق تفاوتها و تغایرهای اساسی دارند.

تفاوت ساختار علم (نظریه‌ها، قوانین، مفاهیم، تجربه، آزمایش و رابطه آن با نظریه و ابزار) با ساختار دین در مقام ثبوت (خدا، فرشته وحی، و محتوای وحی، پیامبر و ویژگیهای ارتباط او با مبدأ وحی و دریافت آن) به طور مختصر چنین است:

۱) انسان (پیامبر) در دین با خدا روبروست و در علم با طبیعت یا انسان.

۲) ارتباط و مشاهده در دین غیر منظم بوده، در علم منظم انجام می‌گیرد.

۳) پیامبر اطلاع پیشینی از زمان و مکانی که ارتباط و مشاهده در آن واقع می‌شود ندارد، در حالی که دانشمند باید از آن دو اطلاع داشته باشد.

۴) پیامبر اطلاع پیشینی از محتوای وحی ندارد. در علم چنین اطلاعی از محتوای آنچه که مشاهده و تجربه خواهد شد، ضروری است.

۵) در دین مشاهده و ارتباط هر چند تکرار می‌شود، اما برای گرفتن یک پیام نیست، ولی در علم تکرار تجربه و ارتباط بارها به منظور مطالعه یک پدیده انجام

می‌گیرد.

۶) در دین مشاهده‌کننده واجد یقین و قطعیت تزلزل‌ناپذیر می‌گردد، ولی در جانب علم چنین نیست.

۷) در دین ابزار (فرشته و واسطه وحی) خطاناپذیر است و به فرمان خدا فعالیت می‌نماید، ولی در علم ابزار (زبان، چشم، مفاهیم، دستگاههای پیچیده و...) خطا پذیرند و عنانشان به دست انسان دانشمند است.

۸) محتوای وحی در برگیرنده نظریه (به آن معنای غیر قطعی که در علم به کار می‌رود) نیست، چون خداوند متعال از همه امور به طور قطعی آگاه و قوام هستی به اوست، اما مهمترین سازه‌های علم، نظریات است.

۹) در محتوای وحی تفسیر هستی بر دو مبنای فاعلیت و غایت (انجام‌گرایی) صورت پذیرفته است، ولیکن در علم و محتوای آنچه بر عالم مکشوف می‌گردد، تبیین و توصیف جهان و انسان (هستی) بر مبنای فاعلیت درونی و مادیت انجام می‌گیرد.

۱۰) ویژگی محتوا و پیام وحی طوری است که برای تمامی اذهان قابل جذب و فهم می‌باشد؛ یعنی هر ذهنی (عام، خاص،

و اخص) مخاطب آن بوده و هر کدام به فراخور شایستگی خویش از آن چیزی می‌فهمند، اما ویژگی محتوای علمی آن است که فقط یک صنف بخصوص مخاطبش می‌باشد و آن را می‌فهمد.

۱۱) دین دغدغه حقانیت دارد و علم دغدغه واقعیت.

با توجه به این امور، استنتاج منطقی و وجودی علم از دین به همان حد غیر منطقی است که استنتاج دین از علم، لذا هر گونه تلاشی در راستای دینی ساختن علم به بار نخواهد نشست. البته این بدان معنی نیست که میان دین و علم ارتباطی وجود ندارد. خیر! ارتباط موجود است، اما نه از سنخ استنتاجی، که در جای خود بحث شده است.

بنابراین سرایت دادن معیار و ملاکی که تنها در یک حوزه کاربرد دارد (هرچند در خود آن حوزه هم مورد تردید و تعدیل واقع شده است)، در قلمرو دیگر که از لحاظ ساختاری متفاوتند، کاری غیر علمی و غیر منطقی می‌باشد. لذا پوزیتیویستها که حرکت و تلاش غیر علمی را بیهوده می‌شمارند، اگر به محدود و منکوب‌سازی دین و قلمرو آن بر مبنای این بینش قائل شوند، کاری غیر علمی و بی‌فایده انجام

داده‌اند.

فلسفه زبان بویژه در شکل‌گرایش اولی ویتگنشتاین، زبان را تصویر واقعیت بیرونی می‌داند و میان آن دو تناظر یک به یک قائل است. صاحبان این فلسفه، اندیشه را مساوی با مجموعه‌ای از گزاره‌های راستین و مجموعه‌گزاره‌های راستین را مساوی با دانش طبیعی و تجربی پذیرفته‌اند؛^۳ در نتیجه گزاره‌هایی که نشانگری به واقعیت عینی داشته باشند معنی دارند و در غیر آن صورت، خیر! و چون بیشتر گزاره‌های دینی این ویژگی را ندارند، در نتیجه بی‌معنی خواهد بود. به این ترتیب جهان طبیعی و واقعیات انسانی از قلمرو دین بیرون می‌روند و دین توقعات بشری را در این عرصه برآورده نمی‌کند.

همان نکاتی که در مورد پوزیتیویستهای منطقی بیان نمودیم، این جا نیز جریان دارد. افزون بر آن، اشکالهای محکم منطقی دیگری نیز بر فلسفه زبان وارد است که به بیان برخی از آنها می‌پردازیم:

۱) حساب اندیشه‌های متعارض از یک واقعیت و پدیده چه می‌شود؟! کدام یک از دو نظام فکری، تصویر آن واقعیت‌اند؟! آیا یک پدیده به صورت متعارض و متنافی، از

عینیت بهره‌مند خواهد بود؟!

پرواضح است که یک رویداد مشخص و پدیده معین در دامن تعارض و تنافی وجودی، عینیت و واقعیت ندارد و نیز دو اندیشه متنافی با هم، تصویری از یک پدیده با مرزهای مشخص و معین نمی‌باشند. مثلاً فضای سه بعدی که یک واقعیت است، بر اساس فیزیک جاذبه، ساختار اقلیدسی دارد و بر مبنای نگره آلبرت اینشتین (هندسه فیزیک) ساختار نااقلیدسی، که آزمایشهای بعدی در مورد فضای ادراک حس بصری و تلاشهای «هلم هولتز» نیز دومی را تأیید نمود.

در این جا فضایی که هر دو اندیشه را بپذیرد، قطعاً واقعیت و عینیت ندارد و نیز چنان اندیشه‌هایی نمی‌توانند تصویری از واقعیات هستی باشند. از سویی هم فضا، باید یکی از این ساختارها را داشته باشد؛ بویژه که هر دو مربوط به یک زبان یعنی فیزیک می‌باشند، که خود دانش طبیعی و تجربی است. به همان اندازه که هندسه فیزیکی یعنی نظریه نااقلیدسی ساختار فضا، دانش تجربی می‌باشد، فیزیک جاذبه یا نظریه اقلیدسی نیز چنان است و هر دو از گزاره‌های راستین که مطمح نظر فلسفه زبان است، استفاده می‌کنند. به این ترتیب

ملاک «معنی» و «صدق» که همان «عینیت» و «تجربیت» است، در هر دو اندیشه یاد شده طبق نظرگاه این مکتب موجود است و همان‌طور که یاد شد، پیاده شدن این معیار در هر دو اندیشه، عینیت و واقعیت را که پایه معنی‌داری بوده، از بین می‌برد؛ زیرا واقعیت متنافی، همان گونه که تصویرش بر ذهن دشوار است، عینیت نیز ندارد، در نتیجه نمی‌توان زبان را تصویر متناظر از امور واقع عینی دانست.

حال که مبنای این فلسفه متزلزل گردید، استنتاجش در مورد گزاره‌های دینی نیز متزلزل و مردود خواهد بود.

۲) نتیجه چنین مکتب و تفکری، کم یا نادیده گرفتن ذهن فاعل شناسا در تشکیل نظام و گزاره‌های معرفتی است؛ زیرا تنها رابطه یک سویه، از جانب طبیعت عینی و واقعی لحاظ می‌گردد که با نسبت‌های معین ساختاری، تصویر متناسب و متناظرش در اندیشه و گزاره‌ها نقش می‌بندد، حال آن که معرفت و شناخت فراگرد کنش متقابل ذهن و عین می‌باشد و معنای این سخن آن است که ذهن در ساماندهی عین، نقش ارزشمندی را ایفا می‌کند و این حقیقتی است که مکاتب علمی و فلسفی و شخصیت‌هایی چون کانت، آلفرد نورث

وایتهد و کارل ریموند پوپر بر آن اذعان دارند.

۳) اینها هر چند فلسفه را یک فعالیت می‌دانند، اما بی‌شک این فعالیت، فعالیت نظری است، نه عملی، به معنای عینی. آنها از چنین فعالیتی به ملاک و معیارهای آنچنانی دست یازیدند و طبق این ملاک مابازای عینی این گزاره: «زبان تصویری از جهان واقعی است» که اصل و اساس تفکرشان را سامان می‌دهد، چیست، تا این گزاره تصویر آن باشد؟ و چون مابازای عینی ندارد، باید بی‌معنی و کاذب باشد. در این صورت پایه این مکتب ناپایدار می‌شود.

پس با توجه به این سه ایراد مهم بر تفکر تصویری فلسفه زبان که بنیادش را ویران می‌کند، به حکم عقل شایسته نیست که امور واقعی و عینی را بر اساس آن بینش، از قلمرو دین بیگانه دانست و حکم به بی‌معنایی گزاره‌های دینی صادر نمود.

جریانها و دیدگاههای موجود در این زمینه، در جوامع دینی، بخصوص جامعه ایران به شرح زیر می‌باشند:

گروهی از روحانیون و بعضی از فرقه‌های متصوفه، بر مبنای شناخت بسته

و محدودی که از دین دارند، دین را بیگانه با دنیا و تنها همدم و همیار آخرت معرفی می‌نمایند.

گروهی از روشنفکران با تأثر از غرب و تألم از دین، آواز جدایی دین از دنیا را سر داده‌اند و در ضمن این عمل و تئوری را به عنوان تدبیری هوشمندانه برای حفظ تقدس آن برگزیده‌اند.

دکتر شریعتی و جمعی از روحانیت، دین را مرامنامه دنیوی دانسته و برای تحقق آن سخت متوجه تفسیر استعمالی و نمادی مفاهیم دینی شده‌اند. دکتر شریعتی درباره اسلام می‌گوید:

اسلام در یک کلمه، تنها دین چند بعدی جهان است... قرآن نیز مجموعه انجیل و تورات است. فلسفه و حکمت و قصص و عقاید و اخلاقیات فردی و روحی و نیز احکام اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روابط فردی و جمعی و آداب و رسوم حیات مادی و معنوی، دنیا و آخرت از فلسفه خلقت و حکمت الهی گرفته تا دستورهای بهداشتی و آداب معاشرت و خورد و خواب و زندگی عادی، از کمال نفس و تربیت فردی تا فرمان قتال و تلاش برای بهبود حیات مادی و برخوردها از

اجتماع و آزادی و تمدن و علم و ثروت و لذت و زیبایی... از دعوت به عبادت و عبودیت و صبر و عشق به خدا و روشنائی دل... تا اعلام آماده باش دائمی و جمع‌آوری نیرو و اسب و جنگ و بسیج نظامی و انتقام... همه را در سبکی که ویژه خویش است در هم ریخته...^۴

بزرگانی چون امام خمینی علیه السلام، علامه طباطبایی، مرحوم مطهری، علامه محمد تقی جعفری، سید قطب و دیگران هر چند هدف و سخن اصلی و مرکزی دین را آخرت می‌دانند و پردازش دنیا را عرضی؛ اما عرضی که بدون توجه و پرداختن به آن از هدف اصلی باز خواهد ماند؛ امام خمینی علیه السلام می‌فرماید:

تمام چیزهایی که انبیا آوردند، اینها مقصود آنها بالذات نبوده‌اند. تشکیل حکومت مقصود بالذات نیست. آنچه انبیا برای او مبعوث شده بودند و تمام کارهای دیگر مقدمه اوست. بسط توحید و شناخت مردم از عالم و به دنبال این بودند که همه تهبیها، تعلیمها و همه کوششها در این باشد که مردم را از این ظلمتکده‌ها که همه عالم ظلمت

است، نجات بدهند و به نور برسانند.^۵

علامه طباطبایی می‌فرماید:

دعوی دین اصلاح جامعه است... فلسفه وجودی دین، کمال روحی و جسمی انسان است و سعادت دنیوی و اخروی بشر را تأمین می‌نماید و جامعه دینی، یعنی جامعه‌ای که هم تربیت مادی دارد و هم تربیت معنوی.^۶

علامه محمد تقی جعفری می‌فرماید:

ماهیت دین شکوفا ساختن همه استعدادهای عالی در مسیر وصول به جاذبیت کمال اعلای خداوندی است. بنابراین بزرگترین رسالت و برترین هدف دین برخوردار ساختن همه مردم از اندیشه و تعقل و آزادی معقول و کرامت و شرف انسانی است که با جمود فکری و اجبار و ذلت و اهانت به شدت ناسازگار است.^۷

مهندس مهدی بازرگان در آغاز تلاش داشت تا با استفاده از علوم جدید و بویژه دستاوردهای فیزیک، مکانیک و قواعد ترمودینامیک چهره دنیایی دین را روشنتر ترسیم کند و آن را پاسخگوی ریزترین مسائل زندگی بداند، ولی در اواخر کارهای

علمی‌اش، از چنان گرایشی رو برتافت و معتقد شد که قلمرو اصلی دین، آخرت است و توجه به دنیا عرضی می‌باشد؛ آن هم نه در عرصه مدیریت و روش، بلکه با دستورات حفاظتی، ارشادی و انگیزشی. ایشان با بیان این مطلب که تمام معانی و مفاهیم عبادی، اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی، تجربی و در یک کلام مفاهیم دنیوی دین با پسوند آخرتی و خدایی ختم می‌شوند، به این نتیجه رسیده و می‌گوید:

در هیچ یک از این سر فصل‌ها یا سر سوره‌ها و جاهای دیگر دیده نمی‌شود که گفته شده باشد ما آن را فرستادیم تا به شما درس حکومت، اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگی دنیا و اجتماع را بدهد، ولی به طور کلی گفته شده است که شما در روابط فیما بین، عدالت و خدمت و اصلاح را پیشه کنید و تا عمل صالح انجام ندهید، ایمان به خدا شما را راهی بهشت نخواهد کرد...^۸

دکتر سروش معتقد است که دین در کنار آخرت به دنیا هم می‌پردازد، ولیکن بُرد و قدرتش در حداقل ممکن می‌باشد. این درست است که دین در عرصه اخلاق، اعتقادات، احکام، جهان‌بینی،

جهان‌شناسی، حکومت و اجتماع سخن گفته است؛ منتهی کمترین سخن را. حتی در مورد قیامت و معاد نیز چنین است.

ایشان ادعای خویش را بر این استدلال استوار می‌کند که بیشتر امور دنیایی مربوط به شیوه و روش است و دین در این میدان چیزی برای عرضه ندارد. از سویی همه بدنه وسیع عناوین یاد شده، ارتباط به شیوه و روش دارند؛ در نتیجه نقش دین در عرصه‌های مذکور حداقلی است نه حداکثری. او می‌گوید:

غناى فقه در حکم است نه در برنامه؛ آن هم غناى اقلی نه اکثری. باز هم خوب است بیفزاییم که «اقلی» یعنی احکامی که با اقل شرایط معیشتی آدمی وفق می‌دهد و قابل اجراست... ادیان، از جمله دین اسلام نه برای تعلیم علوم طبیعی - تجربی آمده‌اند، نه برای آموختن علوم انسانی. در مورد تعریف انسانی هم باید دین را حداقلی بدانیم... تعریف متد و مبانی و مسائل این علوم چنان مستقل از دین به دست داده می‌شود که بهترین علامت برای تمایز ماهوی آنها از دین است... ارزشهایی که برای زندگی و یا در خدمت زندگی‌اند،

ارزشهای خادم می‌نامیم. ۹۹٪ ارزشها خادمند. ۱٪ آنها مخدوم. به تعبیر دیگر، اخلاق برای زندگی است؛ یعنی راه و روش زندگی کردن را می‌آموزد و تابع و خادم زندگی است... حال که ارزشهای خادم، آداب مقامند، پس هر تحولی که در زندگی رخ بدهد لاجرم در قلمرو اخلاقیات (ارزشهای خادم زندگی) هم تحوّل پدید می‌آورد... سخن بنده این است که در این موارد (جهان‌بینی - عقاید) هم دین حداقلی عمل کرده است.^۹

بیشتر کسانی که «دین را برای دنیا» نمی‌دانند، در استدلال با دکتر سروش شریک هستند.

تحلیل و ارزیابی نیازهای انسانی

برای روشن شدن این مسأله که «دین به چه نیارهایی پاسخ می‌دهد و آنها را برآورده می‌کند» و «قلمرو آن تا به کجاست» باید به شناخت نیازهای انسانی و تأمل در آنها پرداخت. این نیازها را می‌توان به صورت زیر برشمرد:

(۱) نیازهای ابزاری: از ابتدایی‌ترین صورت زندگی فردی و جمعی بشر تاکنون چنین نیازهایی وجود داشته و خواهد داشت، هر

چند به پیمان‌ه ساده و پیچیده بودن حیات جمعی، ابزارها نیز ساده و پیچیده می‌گردند. در جوامع اولیه سنگهای تیز و چوبهای مختلف شکل، برای شکار و دفاع مورد استفاده قرار می‌گرفت و برگهای درختان و گیاهان، نیازهای پوششی را مرتفع می‌کرد.

در جوامع کشاورزی ابزارآلات آهنی، سنگی و چوبی برای آماده‌سازی زمین جهت کشت به کار گرفته می‌شدند. از حیوانات افزون بر حمل و نقل، برای کشیدن آب از حفره‌های آبی و نیز شخم زدن زمین استفاده می‌شد. آسیابهای بادی و آبی برای بهره‌برداری از منابع طبیعی و تولید انرژی به کار می‌رفتند.

در جوامع صنعتی و فرا صنعتی، نیازهای ابزاری فوق‌العاده گسترش یافته و از حساسیت و ضرورت مضاعف برخوردار شده است، به طوری که بدون آنها آواز حیات به سکوت تبدیل خواهد شد.

سیستمهای رایانه‌ای، ماهواره و شبکه جهانی اینترنت، نه تنها ابزار انتشار و توزیع اطلاعات در حجم و سطح فراگیر به شمار می‌روند، بلکه مهمترین ابزار برای حفظ، ادامه و تثبیت قدرت محسوب می‌شوند. تلویزیون، تلفن، تلگراف و تلکس

پیوستگی و سرعت را در ارتباطات به ارمغان آورد. حمل و نقل در حجم و اندازه وسیع و در ضمن با سرعت چشمگیر به وسیله هواپیما، کشتی، راه آهن و انواع ماشینها انجام می‌گیرد. دین هرچند به این گونه نیازها اشاراتی دارد، ولیکن این که خود مستقیماً آنها را مهیا نماید و اقسامشان را بازگو نماید، چنین کاری را انجام نداده است و نخواهد داد، بلکه همه با عقلانیت ابزاری که مظهر و مرحله‌ای از تکامل انسان و مقبول خداوند متعال است مهیا می‌گردد.

۲) نیازهای به کارگیری و راه اندازی ابزارها: این مورد با نیاز نخستین، در نظر ابتدایی تفکیک‌ناپذیر می‌آید، ولی با تأمل در می‌یابیم که آنها از هم تفکیک پذیرند؛ بویژه در جوامع انفورماتیک و صنعتی که حیات اجتماعی به صورت سازمانها و نهادها در سایه نظم سیاسی - اقتصادی مدیریت می‌شوند.

در جوامع بسته و بسیط، راه اندازی ابزارها، نیاز به یک سری آموزشها و فعالیت‌های تخصصی ندارد. در چنین جوامعی با فراهم بودن ابزار، به کارگیری آنها تا حدود زیادی انجام می‌گیرد و نیازهایی که از ناحیه آنها برآورده می‌شوند،

محقق می‌گردند، اما در جوامع پیشرفته صنعتی و انفورماتیک امروری وضعیت غیر از آن است.

برای استفاده از یک ابزار، مجموعه‌ای از فعالیت‌های علمی - آموزشی و هزینه زمانی لازم می‌آید. فرد یا جامعه‌ای که از پیشرفته‌ترین دستگاهها و ابزارها بهره‌مند است، ولی دانش لازم برای راه اندازی آنها را ندارد، نیازهایش توسط ابزارهای یاد شده برآورده نخواهد شد. از این‌روست که می‌گوییم: «این خود یک نیاز مستقل است»؛ مثلاً یک فرد رایانه‌مجهزی را در اختیار دارد، ولی طرز بهره‌گیری از آن را نمی‌داند. در این صورت، فرد و رایانه کاری نمی‌توانند انجام دهند. همین‌طور جامعه‌ای که در عرصه نظامی، بهداشت، الکترونیک و... از وسایل لازم بهره‌مند است، اما با سیستم راه اندازی آنها آشنا نمی‌باشد، نمی‌توان چنین جامعه‌ای را پیشرو، صنعتی و مدرن خواند و در ضمن سرعت، سهولت، قدرت، دقت و کثرت در فرآیند فعالیت‌های علمی، نظامی و خدماتی چنین جامعه‌ای به جهت سطح نازل دانش کاربردی، مشهود نیست.

انتظار این که چنین نیازهایی را دین پاسخ بدهد، غیرمعقول است. دین هیچ‌گاه

مستقیماً عهده‌دار برآورده کردن چنین نیازهایی نخواهد بود، بلکه این موارد بر دوش عقل بشری نهاده شده است.

دو نیازی که تاکنون برشمرده شد، از لوازم حیات طبیعی انسانی در دوره‌های مختلف هستند و سبب می‌شوند که روند حیات طبیعی به آسانی انجام گیرد و عقلانیت ابزارسازی بدرخشد؛ چنان که در عرصه پزشکی با به میدان آمدن ابزارآلات منظم و دقیق، انجام عملهای جراحی که تا چندی قبل محال و یا بعید به نظر می‌رسید، با سهولت توأم با ضایعات و عوارض جانبی کمتر، میسر گردیده است.

۳) نیازهای شیوه‌ای و روشی: از اساسیترین نیازهای حیات انسانی در دوره‌های مختلف، بویژه در جوامع صنعتی و فرا صنعتی، نیازهای شیوه‌ای و روشی بوده و می‌باشد. وجود و برآورده شدن این نیاز، خدمات بسیار بزرگی را برای جامعه بشری به ارمغان آورده است و در آینده حل بسیاری از مشکلات، مرهون محقق شدن این نیاز می‌باشد. اینک به چند نمونه از این دستاوردهای آنها اشاره می‌کنیم:

انقلاب تکنیکی که در فاصله سالهای ۱۶۵۰ و ۱۷۵۰ میلادی رخ داد، به تغییراتی ساختاری در جوامع انسانی

انجامید و بشر را قادر ساخت تا یک شیء را در زمان کم به طور انبوه و کاملاً یکسان و مشابه تولید نماید. این انقلاب، ارتباط و مکالمه رو در رو را به ارتباط مکالمه صوتی و تصویری تبدیل نمود. در اندک زمان یک پیام هزاران کیلومتر فاصله را طی می‌کرد. طبیعت را به سخن آورد و از دل آن، انرژیهای فسیلی و احیاء ناپذیری چون نفت و گاز را استحصال کرد... همه و همه برآیند انقلاب و تغییر در شیوه‌ها بود.

همچنین انقلاب الکترونیک و میکروالکترونیک که مهندسی ژنتیک را به میان آورد، امکان تغییر خواص ژنتیکی را مهیا ساخت و بشر از این طریق، به پرورش نسل دلخواه نباتی و انسانی دست یازید. نیز ضبط امواج و الکتریسیته برخاسته از فعالیت مغزی و تپش قلبی به وسیله الکتروکاردیوگراف و الکتروانسفالوگراف که خدمتی بس حیاتی برای جامعه بشری محسوب می‌شود و نیز پیدایی و به کارگیری آدمک‌های ماشینی (robot) در جمع‌آوری زباله‌های هسته‌ای جهت نمونه‌برداری و آزمایش، به جای انسانهای حقیقی که خدمتی بس بزرگ در راستای سلامت انسان بوده و هست، همگی بدون استثنا مرهون انقلاب در

شیوه‌ها و بر آورده شدن این نیاز می‌باشند. انقلاب‌هایی که در نظام فکری و معرفتی و علمی رخ نمود و به پیدایش نظام‌های سیاسی، حقوقی، فلسفی و اجتماعی کارآمد انجامید، همگی نتیجه تغییر و تولید شیوه‌های نوین می‌باشند.

مکانیک نیوتن، نظریه نسبیت عام و خاص اینشتین، تئوری الکترومغناطیسی ماکسول و فیزیک کوانتم که همه انقلاب علمی می‌باشند، پیامد انقلاب روش و شیوه‌ای هستند.

گذر از فقه اخباریگری به سوی فقه اجتهادی و اصولی نیز جز در سایه تحول بنیادی در شیوه و روش استنباط میسر نبود و برآورده شدن این «نیاز»، حیات و استمرار فقه را تضمین خواهد کرد.

همیاری و همسخنی برهان، عرفان و قرآن که شالودهٔ مکتب فلسفی صدرالمآلهین شیرازی است و بر اساس آن توانست نظریات بدیع جدیدی همچون اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری، حدوث جسمانی نفس و معاد جسمانی را پیروراند و اثبات کند، نتیجه تغییر در شیوهٔ استدلال و پاسخی بود برای نیازی که در حیات دینی آن عصر احساس می‌شد.

در غرب، فلسفهٔ کانت، دکارت، هگل، پوزیتیویسم، پدیدارشناسی و عقل‌گرایی انتقادی پوپر، همه دستاورد انقلاب در روشها هستند و چنین دگرذیسی روشی توانست به مسائل نو و روزآمد جامعهٔ بشری پاسخ گفته و حیات فلسفی را استمرار ببخشد.

مسائل و مشکلاتی نیز که هم اکنون و یا در آینده فراروی جامعه بشری قرار خواهند گرفت؛ همچون مهار تورم جهانی، پیشگیری از فقر عمومی، کم کردن فاصله میان غنی و فقیر، شکستن انحصار ثروت و در آمد جهان به دست چند کشور قدرتمند، استفاده یکسان همه ملت‌ها از خدمات و رفاه عمومی، افزایش تولید، کنترل سالم بازار، ایجاد اشتغال فراگیر، حفظ محیط زیست، فراهم شدن اکوسیستم سالم برای جامعهٔ بشری، پیشگیری از حجم و گسترهٔ خسارات و تلفات ناشی از حوادث طبیعی، توزیع آموزشی فراگیر و عالی، توزیع فراگیر دانایی، دستیابی همگان به سخت‌افزار و نرم افزارهای اطلاعاتی، بهداشت جهانی، کنترل و محو همه سلاح‌های کشتار جمعی، میکروبی و هسته‌ای، سهمین شدن همهٔ ملت‌ها در امنیت جهانی، احیای نظام

بین‌المللی حقوق‌محور نه قدرت‌محور، تأمین حقوق بشر با دید حقوقی و انسانی نه سیاسی، آبادانی و صلح جهانی، همزیستی فرهنگها در جامعه جهانی، مقابله عمومی با بیماریهای کشنده و... همه و همه سخت نیازمند بازتولید روشهای کارآمد می‌باشند و این مهم محقق نخواهد شد مگر آن که به عقلانیت بشری حرمت نهاده شود، به دستاوردهایش اعتماد گردد و در مرکز فعالیتها قرار بگیرد.

تفاوت این نیاز با دو نیاز پیشین این است که:

۱) عقلانیت بشری این نیاز را تأمین می‌کند، در حالی که آن دو نیاز، به وسیله ابزار مهیّا می‌شوند.

۲) با تأمین این نیاز، برآورده شدن و پاسخگویی به دو نیاز قبل، آغاز و تسهیل می‌گردد.

۳) این نیاز لازمه و استمرار دهنده حیات معقول انسانی است و آن دو نیاز دیگر از لوازم و استمرار بخش حیات طبیعی هستند.

دین به این که مکانیسم و شیوه‌ها را چگونه باید به دست آورد نمی‌پردازد؛ یعنی این بر عهده دین نیست تا بگوید از ترکیب

هیدروژن و هلیوم و یا شکستن اتمهای رادیوم، انرژی هسته‌ای تولید می‌شود و یا این که از این دو شیوه کدام یک مقرون به صرفه هستند؟ با چه شیوه و روشی گشادشدن دریچه‌های میترا ل قلب، تشخیص داده می‌شود؟ چگونه ابرها بارور می‌شوند؟ و...

در واقع، دین تمام این گونه «نیاز»ها را به عقلانیت بشری واگذار نموده است.

۴) نیازهای مادی بدنی: نیازهایی همانند اشباع غریزه جنسی، آشامیدن، خوردن، توان فیزیکی پیدا کردن، توازن اندام داشتن که از نیازهای مادی بدنی هستند، در فرآیند تلاش فکری و عملی خود بشر محقق می‌شوند و دین مستقیماً به برآورده شدن آنها نپرداخته است.

چنین نگرشی را در ذهنیت علامه محمد تقی جعفری می‌توان یافت:

رکن سوم، موضوعات است که شامل همه واقعات و پدیده‌های برپا دارنده زندگی است. اسلام در همه موضوعات جز چند مورد محدود، اختیار را به خود انسانها داده است که با حواس و تعقل و قدرت عضلانی و امیال و خواسته‌های مشروع خود آنها را تأمین کنند.^{۱۰}

زیاد، تنشهای سیاسی، نظامی و اقتصادی و ناامنی‌های اعتقادی و فرهنگی که همه برخاسته از جنگ منافع هستند، را کاهش می‌دهد.

لازمه تفسیر منفعت‌گرایانه از حق آن است که از مفاهیم و معانی که از واقعیات حیات انسانی هستند، همچون عدالت، حقوق طبیعی و فطری (دینداری، تعلیم و تربیت، آزادی، زیست، انتخاب و...) استفاده ابزاری در جهت توجیه اعمال صاحبان قدرت و ثروت در سطح بین‌المللی گردد. به طور نمونه، حملات موشکی آمریکا به سودان و افغانستان، مصداق روشن تفسیر منفعت‌گرایانه از حق بود. اما برعکس، تفسیر حق مدارانه از منفعت، عامل بازدارنده و محدودکننده سوء استفاده از مفاهیم پایه‌ای و اصیل حیات انسانی به شمار می‌رود.

(۲) دین با اساسیترین آموزه خود، یعنی اعتقاد به خداوندی آگاه، ناظر و منتقم به طور قطعی در مقابل مجموعه فعالیت‌هایی که تحدیدکننده امنیت فردی و جمعی هستند، بازدارندگی ایجاد می‌کند. مثلاً اگر اندیشه دینی در درون ساختار یک جامعه، نهادینه شود، بدین معنی که نابود کردن یک فرد، به مثابه نابود کردن یک جامعه

(۵) نیازهای دنیوی معنوی عقلانی: از این نیازها چنین می‌توان نام برد: توسعه، امنیت، هویت، معنی‌داری، استقلال، آزادی، استقامت و صبر، نظم و قانونمداری، هنر، اخلاق، همبستگی، همکاری، همزیستی، صلح، خدمت، ایثار، عدالت، خلاقیت و...

دین بیشترین و بهترین پاسخ را در این عرصه فراروی بشر می‌گذارد. البته باید توجه داشت که تمامی افراد و جوامع به طور یکسان از این نیازها آگاهی ندارند؛ از این رو، ممکن است و حتی واقع نیز شده است که بعضی از این امور به عنوان نیاز، مورد پذیرش قرار نگیرد. حال به شرح و بیان این مکانیزم می‌پردازیم.

دین از سه مسیر، در تقویت و پیدایی امنیت فردی و اجتماعی نقش می‌آفریند:

(۱) دین در حین تقابل حق و منفعت، حق را مقدم می‌دارد و در زمانی که منافع مختلف در تصادم و تضارب قرار می‌گیرند، منافی را که چهره حق را روشن و زنده می‌نماید، مقدم می‌دارد. به تعبیر دیگر، دین، تفسیر حق مدارانه از منفعت دارد، نه تفسیر منفعت‌گرایانه از حق. به این ترتیب، دین معیاری برای گزینش منافع در هنگام تصادم معرفی می‌کند و به حدی بسیار

است و زنده نمودن یک فرد مساوی با زنده کردن تمام جامعه و این که دزد و آدم‌کش گذشته از آن که در این دنیا مبعوض مردم قرار می‌گیرد و محاکمه می‌گردد، در سرای دیگر نیز دلیل خواهد بود، قهراً اعمال انسان‌سوزی مانند: ترور، بمب‌گذاری، دزدی و... که شدیداً امنیت اجتماعی را به مخاطره می‌اندازند، کاهش خواهند یافت.

۳) دین با ایجاد یک نیروی قوی کنترل‌کننده (تقوا)، در روح و روان افراد و جامعه، جسم و تن آن دو را در مسیر انسانی قرار می‌دهد و نمی‌گذارد اعمال و رفتاری که اجحاف بر دیگران است رخ نماید و همچنین از هر طرح و برنامه‌ای که حیات انسانی را به حیات حیوانی تبدیل کند، جلوگیری به عمل می‌آورد. البته باید متوجه بود، زمانی این سه مسیر یا مرحله، نتایج منظور را به بار می‌نشانند که دین به نهادسازی و سازماندهی اجتماعی بپردازد تا بتواند آن ویژگیها و وظایف را در سطوح بزرگتر عینیت بخشد و حضورش را از جغرافیای درونی به جغرافیای بیرونی شخصیت فرد و اجتماع تأمین و تثبیت کند.

دین در پیدایی و ایجاد همبستگی و

انسجام در جامعه انسانی نقش شایسته‌ای دارد و این مهم را از راههای مختلف انجام می‌دهد، از جمله:

۱) تأثیر شعائر و مراسم عبادی، اجتماعی (در اسلام، همانند: نماز اعیاد، جمعه، جماعات و حج) و برخی آداب دینی و مذهبی، در ایجاد پیوستگی و انسجام اجتماعی به مراتب بیشتر از مباحث تئوریک پیرامون جستار یاد شده می‌باشد.

بیشتر انسانها، زمانی حاضر به سرمایه‌گذاری (مالی، علمی و شخصیتی) در یک سازمان اجتماعی می‌باشند که از سوی آن، امتیازاتی مالی، حقوقی و اجتماعی نصیب آنها گردد و چه بسا موقعیتهای اجتماعی، اقتصادی، علمی و سیاسی مانع از آن است که افراد بتوانند بآسانی گردهم آیند و به گفتمان بپردازند. طبعاً این دو حالت، ضریب همبستگی و انسجام اجتماعی را کاهش می‌دهد و کمتر راهکارهایی وجود دارد تا ذهنیتهای تمامیت خواه و شخصیتهای امتیازطلب را از داخل تارهای تنیده شده در اطرافشان بیرون آورده، در فضایی به دور از هرگونه امتیازطلبی در راستای همزیستی قرار دهد، ولیکن این کار سترگ به وسیلهٔ مناسک و مراسم دینی بخوبی انجام می‌پذیرد؛ مثلاً

تاسوعا و عاشورای حسینی در فرهنگ شیعی، تمامی افراد و اقشار جامعه اعم از دانشمندان، بازرگان، فقیر، غنی، سیاست‌گذار، شخصیت‌های اجتماعی، مرد، زن، کودک، جوان، دانشجو و طلبه... همه را طوری بسیج می‌کند که حاضرند، بدون چشمداشت مالی، در احیای این مراسم سرمایه‌گذاری نمایند و شرکت به هم رسانند و موقعیتهای علمی، سیاسی و فرهنگی خویش (البته رفتارهای امتیازطلبانه‌ای که برخاسته از این موقعیتهاست) را هضم نموده و گرد هم آیند، به گفتمان پرداخته و به هم‌آرایی و همیاری برسند.

همچنین مراسم عبادی اجتماعی حج و اعیاد، فضایی را ایجاد می‌کند که این دو حرکت (سرمایه‌گذاری بدون چشمداشت و عدم دخالت موقعیتهای در گردهمایی و گفتمان) به شایستگی در آن پرورش داده می‌شوند و پایه‌های اصلی همبستگی و انسجام، استحکام می‌یابد.

جامعه‌شناسانی معروف همچون دورکیم، مالینوفسکی، کینگزلی دیویس، آدی (O,Dea) و براون بر این کارکرد دین سخت معتقدند؛ چنان که دیویس می‌گوید: دین احساساتی را که به جامعه

انسجام می‌بخشند، توجیه عقلانی و پشتیبانی می‌کند... دین عزم افراد را به رعایت هنجارهای گروهی تقویت می‌کند و این هنجارها را بالاتر از منافع صرفاً خصوصی قرار می‌دهد. دین یگانگی افراد جامعه را با اعضای دیگر تقویت می‌کند.^{۱۱}

۲) قدرت، دانایی، دارایی، زیبایی محسوس، وابستگی به صنف خاص (روحانیت، تجار و بازرگانان، پزشکان و...) از اموری هستند که اگر به خود واگذار شوند و به آنها چشم‌انداز مستقل داشته باشیم، بیشتر در جهت انفصال و دور شدن از هم خواهند بود؛ به این معنی که افراد و جوامعی که یکی یا همه این ویژگیها را دارند، به دیگران که فاقد آنها می‌باشند، به عنوان موجودات ناقص و پست‌تر نگاه می‌کنند و حیات و حقوق آنها را در طول و تابع حیات و حقوق خویش می‌دانند و به این ترتیب به اصل استخدام و استعمار مشروعیت می‌بخشند. نمونه زنده این بینش را در جوامع مدرن بویژه آمریکا، می‌توان مشاهده کرد. آنها معتقدند که جوامع غیر مدرن باید در فرهنگ، علم، سیاست، اقتصاد، شیوه زندگی و... تابع مدرن‌ها باشند و در غیر آن صورت، نابود و

یا بی‌خاصیت خواهند بود؛ چنان که چندی قبل، یک صاحب‌نظر ایرانی‌الاصول مقیم آمریکا که در بخش آموزش و پرورش در یکی از دانشگاه‌های آنجا مشغول تدریس است، در ضمن سخنانش به همین گرایش در آمریکا نیز اشاره نمود.

چنین بینشی، به طور طبیعی انسجام و همبستگی ملتها را کاهش می‌دهد؛ در حالی که دین انسان را طوری تربیت و معزفی می‌کند که: «آگاهی»، «دانایی»، «تقوا» و «خدمت» از سازه‌های اصیل انسانیت می‌باشند.

این انسان با دانایی از حقوق، اعتقادات، و... زندگی اجتماعی را می‌گزیند و وارد این تعامل می‌گردد.

با تقوا، روابط و تعامل ایجاد شده را متعادل و قناعت و وجدان کاری را نهادینه می‌کند. به این ترتیب بستر برابری نه تابع‌بینی انسانی را هموار می‌کند.

با خدمت، انگیزه استعمار و استخدام منفی را تضعیف می‌نماید و روح همکاری و همبستگی را زنده می‌کند.

انسان با همین سه ویژگی، توان فعالیت در هر گونه فرهنگ و تمدن را دارا می‌باشد. و هر صفت و موقعیتی مثل قدرت در اشکال مختلفش، ثروت و... که

به برتری طلبی دامن می‌زند و نتیجه آن بر هم خوردن انسجام و همبستگی خواهد بود، در انسان دینی (دانا، متقی و خادم) کنترل می‌گردد و به این ترتیب دین، همبستگی و انسجام را به بار می‌آورد.

باید توجه داشت که این سه ویژگی (دانایی، تقوا و خدمت) زمانی که در کنار هم و با هم بودند، همبستگی را در پی دارند و اگر یکی از آنها مفقود شود، دستیابی به هدف میسر نیست. بنابراین، دین بزرگترین پشتوانه و ایجادکننده انسجام و همبستگی اجتماعی خواهد بود.

دین، خودشناسی توأم با خودسازی را به ارمغان می‌آورد و با وجود آن دو، اعتماد به نفس، خودباوری فردی و اجتماعی به میان آمده، تقویت می‌گردد. این خودباوری، آثار فراوانی در پی دارد که ما به سه مورد آن اشاره می‌کنیم:

(۱) خودباوری فردی و اجتماعی، استقامت و صبر ایجاد می‌کنند و با پیدایی آن دو، فرزندان زیبا و خوش قدمی به نام پیروزی و استقلال، چشم به دنیا می‌گشایند.

(۲) بعد از پیدایی خودباوری فردی و اجتماعی، توجه به ظرفیتهای استعدادهای خودی معطوف می‌شود، تواناییهای علمی

و عملی شناخته شده و به کار گرفته می‌شوند و آنچه در آن سوی این فرایند و روند در انتظار می‌ماند، خلاقیت، رشد و توسعه است. به این ترتیب دین، استقلال، خلاقیت و توسعه را فراروی بشر قرار می‌دهد.

۳) دین با ایجاد خودباوری فردی و اجتماعی، به رشد معرفت و دانش بشری کمک فراوان می‌نماید و رشد معرفت، بستر تجلی عالیترین پدیده حیاتی انسانی به نام اختیار می‌باشد و بعد از آن که اختیار (شخصیت انسانی به مرحله‌ای می‌رسد که بعد از تحلیل، تجزیه و ترکیب، گزینش می‌نماید) در حیات پدید آمد، فرزند تناوری به نام آزادی مثبت از آن متولد می‌شود. به این ترتیب از دین، آزادی به دست می‌آید. به علاوه، دین از راه دیگر نیز بشر را به آزادی می‌رساند و آن، باز کردن زنجیر عبودیت غیر خدا از ذهن و جسم وی از آغاز تولد است.

دین از دو شیوه برای تحقق عدالت استفاده می‌نماید:

۱) ظلم‌ستیزی، که تمام تاریخ حیات دین مملو از آن است، به طوری که یکی از چهره‌های فرهنگ دینی در ظلم‌ستیزی تجلی پیدا کرده است.

دین با پیکار همیشگی خویش علیه ظلم و زور، بسیاری از ظالمان و زورگویان و نهادهای زورگو را به تباهی کشانده و بی‌انضباطی برخاسته از آن دو را مهار زده و قانونمداری و نظم را جایگزین نموده است.

دین با تزریق انگیزه ظلم‌ستیزی در توده‌های میلیونی، آنها را در مقابل دشمن قدرتمند بسیج می‌کند؛ کاری که از عهده عوامل دیگر بر نمی‌آید.

۲) دین با ظهور خود به شکل مجموعه قوانین حقوقی، رفتاری، اجتماعی، اعتقادی، جهان‌شناختی، انسان‌شناختی و اخلاقی که بر مبنای توجه به اصول و بنیادهای پدیده‌ها و انسانها پایه‌ریزی شده‌اند، بیشترین یاری را در تحقق عدالت رسانده است.

نبود عسر و حرج، عدم درخواست هر آمری که فوق توانایی بشری است، نهایت توجه به این که ضرری به هیچ کس از جعل این قوانین نرسد، همه و همه حکایت از عادلانه بودن این قوانین دارند. به این ترتیب دین، «نظم»، «قانون» و «عدالت» را در یک مجموعه انسانی، به صورت همبافته می‌طلبد و محقق می‌سازد. «نظم و قانون بر مبنای عدالت»

و «تأمین و اجرای عدالت به وسیله قانون و نظم» از شعارهای زنده دین هستند.

دین با تفسیر حیات به عنوان یک پدیده پویا و متحرک، اصل تلاش را گرامی می‌دارد و محصور کردن آن را در یک مرحله (حیات طبیعی محض)، با سرشت حیات مغایر می‌داند و با عالی دانستن مبدأ حیات، هرگونه تصرفی که سبب رکود، بحران، عدم تکامل و انحراف آن از مسیری که سرشتش رو به آن سو دارد، ممنوع می‌نماید و به این ترتیب به حیات فردی و جمعی، انسانی و غیر انسانی، عزت، کرامت و هدف می‌بخشد، که خود عین معناداری حیات می‌باشد.

۶) نیازهای آخرتی: شیوه زیست، سرنوشت در آخرت، مفاهیمی چون قیامت، بعثت، عذاب، پاداش، حور و... همه اموری هستند که به وسیله دین پاسخ داده می‌شوند؛ یعنی دین معانی، وضعیت و کیفیت حیات اخروی و نیز سازه‌های اصیل آخرت را بیان می‌نماید.

از آنچه تاکنون یاد شد، آشکار گردید که نیازهای ابزاری و چگونگی کاربرد ابزار، نیازهای شیوه‌ای و نیازهای مادی و بدنی به وسیله عقلانیت ابزاری، پاسخ داده شده و فراهم می‌آیند و نیازهای دنیوی معنوی

عقلانی و نیازهای آخرتی به وسیله دین محقق می‌گردند. بر این اساس، این ذهنیت پدید آمده است که نیازهایی که به وسیله عقلانیت ابزاری و بشری فراهم و پاسخ داده می‌شوند، بخش وسیعی از امور دنیوی را پوشش می‌دهند و درصد ناچیزی از رتق و فتق دنیا، به وسیله دین سامان می‌یابد. بنابراین نتیجه گرفته و گفته‌اند که نقش دین در امور دنیا در عرصه‌های مختلف حداقلی می‌باشد؛ یعنی دین به حداقل چیزی که در دنیا به کار می‌آید، پاسخ داده است.

این استنتاج، چنان که گذشت، به واسطه دکتر سروش انجام گرفته است. البته همان طوری که در گذشته گفتیم، مبنای استنتاج ایشان، نیازهای شیوه‌ای است، نه آن دو نیاز دیگر. مرکز و رزمگاه اصیل دین بویژه ادیان توحیدی، انسان و جامعه انسانی است. دین آمده است تا انسان و جامعه انسانی پیشرو بسازد و آن دو را به قله‌های بلند و رفیع تکامل و سعادت برساند.

تکامل به هر معنایی که منظور گردد، بخش وسیعی از آن در دنیا شکل می‌گیرد؛ از این رو، واگذاری بسیاری از نیازها و امور دنیا مانند فراهم‌سازی ابزار، طرز به

کارگیری آن، شیوه و مکانیسمها و نیازهای مادی بدنی، به عقلانیت بشری و ابزاری، بخش گسترده‌ای از تکامل و سعادت انسان و جامعه انسانی را تسریع و تأمین می‌نماید، که این خود هدف دین می‌باشد.

دین با ارزش دادن به عقل بشری، هم انسان را عزیز، کریم و گرامی می‌دارد و هم حضور خودش را در ادوار مختلف و متغیر، بیمه می‌کند. نیازهایی چون: وجود ابزار در تمامی اشکال آن، طرز استفاده از ابزار، شیوه و مکانیسم و نیازهای مادی بدنی، گرچه سطح چشمگیری از امور دنیوی را شامل می‌شوند، ولیکن تمام امور دنیا در همین‌ها خلاصه نمی‌شوند.

درجه نیازمندی دنیای آباد، روشن، سالم و پاک به ابزار، راه‌اندازی و طرز استفاده از ابزار، روش و مکانیسمها، برابر با نیاز به فراهم شدن نیازهای دنیوی معنوی عقلانی است. به عبارت دیگر، نقش دین و عقلانیت بشری در امور دنیوی متوازن، متقارن و برابر است؛ نتیجه این که نقش و کارکرد دین در دنیا حداکثری بوده نه حداقلی.

نیازهای چهارگانه نخست، تنها در بستر امنیت، نظم، قانون، انسجام، همبستگی و عدالت برآورده می‌شوند و بر

فرض آن که بدون چنین بستری این نیازها فراهم شده باشند، کمترین اثری از آبادانی، رشد و توسعه به چشم نخواهد آمد، زیرا در جامعه‌ای که امنیت، قانون و عدالت نباشد، رفاه عمومی، توسعه و آبادانی دنیا به جلوه نمی‌پردازند. از این رو، این عبارت که: «امنیت، شرط سرمایه‌گذاری و توسعه است»، متین می‌نماید.

سرمایه‌گذاری در هر شکل آن، بدون امنیت بازدهی ندارد. شایسته به نظر می‌آید تا بگوییم: اگر نیاز دنیوی معنوی عقلانی که توسط دین پاسخ داده و فراهم می‌آیند، مهیا نبودند، مجال و فرصتی برای ظهور و بروز نیازهای چهارگانه نخستین پیدا نمی‌شد.

به این ترتیب قلمرو دین، دنیا و آخرت است، زیرا آن‌ها دو واقعیت به هم پیوسته می‌باشند که هیچ گاه از یکدیگر جدا نخواهند شد، چنانکه فرموده‌اند: «آخرت هر کس در درون دنیای اوست.»

پرداختن دین به آخرت عین توجه آن به دنیاست و توجه‌اش به دنیا عین پرداختن به آخرت؛ چنان که در این مقاله بازگو شد. بنابراین، از دیدگاه ما نقش دین در دنیا حداکثری است نه حداقلی؛ آن هم

بر مبنای استدلال و توضیحاتی که در این نوشتار یاد گردید.

پی نوشتها

- دانشگاه مشهد) ص ۵۸۳-۵۸۲
۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۴، و
ج ۱۸، ص ۱۸۱
۶. سید محمد طباطبایی، المیزان، ج ۲،
ص ۱۳۸-۱۳۷ و ۱۵۶
۷. جامعه شناسی ادیان، ص ۱۹۳
۸. مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف
بعثت انبیاء، ص ۶۴-۶۱
۹. عبدالکریم سروش، «دین اقلی و اکثری»،
کیان، ش ۴۱، فروردین اردیبهشت ۱۳۷۷، ص
۲-۱۰
۱۰. جامعه شناسی ادیان، ص ۱۹۹-۱۹۸
۱۱. ملکم همیلتون، جامعه شناسی دین،
ترجمه محسن ثلاثی، ص ۲۰۴-۲۰۳

۱. الوین تافلر، موج سوم، ترجمه شهیندخت
خوارزمی، ص ۲۱
۲. ژان پل ویلم، جامعه شناسی ادیان،
ترجمه عبدالرحیم گواهی، نقد و بررسی
محمد تقی جعفری، ص ۱۴۴-۱۴۰
۳. ویتگنشتاین، رساله منطقی - فلسفی،
ترجمه میر شمس الدین ادیب سلطانی
۴. علی شریعتی، اسلام شناسی (درسهای



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

